

مروری شتابزده
در شعر بعد از انقلاب



● محمد حسین جعفریان

انقلاب و جنگ در شعر معاصر

شعر پس از انقلاب به جهت حضور و نقش مؤثری که بر عهده داشته و هم اینک نیز دارد؛ لاجرم گاه و بیگاه در مجلات، روزنامه‌ها، کنگره‌ها، سخنرانی‌ها و... از زوایای مختلفی به نقد کشیده شده است.

در سالهای اخیر با ظهور شاعران جوان و خوش ذوق و مدعی در عرصه ادبیات، ضرورت پرداختن هرچه بیشتر به نقد آثار عرضه شده احساس می‌شود، هر چند که «نقد ادبی» در کنار تمامی اصولی که برای آن قائل هستیم، ناگزیر از «سلیقه» بی‌منقد جدا نیست و در هر نقد یا نوشته نقد گونه‌ای این مسأله به خوبی دیده می‌شود. آن چه که در زیر می‌خوانید، نه یک بررسی همه جانبه، بلکه مرور شتابزده‌ای است بر بخشی از سروده‌های پس از انقلاب اسلامی.

فرصت مناسبی است که از تمامی صاحب نظران و خوانندگان علاقمند دعوت کنیم تا با ارسال آثار خود در این زمینه، هرچه بیشتر در بالا بردن کیفیت نقد ادبی و بخصوص پرداختن به شعر پس از انقلاب، ادبستان را یاری کنند.

شعر پس از انقلاب، توسط صاحب نظران مختلف به انواع گوناگونی تقسیم بندی شده است. و البته هر یک از این تقسیم بندی‌ها، ویژگیها و احیاناً کاستی‌هایی را داراست. به طور خلاصه می‌توان چنین گفت: جدای از برخی «عاشقانه‌ها» که سروده‌های خصوصی و شخصی گروهی از شاعران را دربر می‌گیرد و نیز برخی از گنگ سروده‌هایی که گاه شاید حتی خود شاعر هم از درک مضمون آنها عاجز است، مابقی سروده‌های منتشره پس از انقلاب، به نحوی با اصل انقلاب و یا متعلقات آن مرتبط بوده‌اند. این نوع سروده‌ها خود به دو دسته قابل تفکیکند.

الف) سروده‌هایی که شاعرانشان مقابل ارزشهای انقلاب ایستادند، بدون آن که با عمل خود حتی اجازه دهند «صداقت» مقیاس سنجش و انتشار افکارشان باشد و نه عداوت.

از این گروه، شاید انتظاری جز این نیز توان داشت، زیرا او خود سازنده و صاحب این دستاوردها نبوده است که بر آنها دل بسوزاند، و نهایتاً درآستانه تابوت می‌نشیند و مایوسانه «یک مایه دردومقام» می‌سراید:

سطری
شطری

شعری نجوایی یا فریادی در گلو که بگوشی رسد یا نرسد و مخاطبی بشنود یا نشنود و کسی دریابد یا نه «که چرا فریاد؟» یا با «چه مایه از نیاز؟»

و کسی دریابد یا نه که «مفهومی بود این یا مصداقی؟ صوت وازه‌ئی بود این درآستانه زایشی یا فرسایشی؟ ناله مرگی بود این یا میلادی؟ فرمان رحیل قبیله مردی بود این یا نامردی؟ مردی که به وادی برکت راه می‌نماید یا نامردی که به کجراه نامردی می‌کشاندت؟»...^(۱)

این چیست؟ شعر؟ یا موضع سیاسی؟ یا تفکر؟ و یا به قول نگارنده‌ای: عداوتی ازلی؟! «

زمانی در انعکاسی از آمال درونی خویش، خوش باورانه و نا به جا برای «نلسون ماندلا» می‌سراید: تو آنسوی زمینی در قفس سوزانت من این سوی:

و خط رابط ما فارغ از شایبه زمان است کوتاه‌ترین فاصله جهان است...^(۲)

ارائه آثار و نوع شخصیتی که هر یک از این گروه شاعران برای خود، با تصوراتشان، در جامعه پیش

گرفتند، نسبت به برخی از آنان حساسیت هایی را برانگیخت که بسیاری از هنرمندان مسلمان نیز به گونه ای عکس العمل خود را نسبت به آن نشان دادند: «شب قبل کمی استیک و ویلیام بلیک خورده بودم مثل کسانی که برای اولین بار سوار کشتی زبان می شوند غرب زده شدم، آخر ادیبیاتی که بوی خرابیات و خانقاه نمی دهد ادیبیاتی که مارا توله تولستوی می کند، ادیبیاتی که وسط اتوبان اومانیسیم ماراول می کند تازیر هیجده چرخ لورکا له ولورده شویم، ادیبیاتی که مولانا را به جزیره کریستف کلمب تبعید می کند، ادیبیاتی که منتقدانش همه طهانچه ژنرال کاسترو می بندند، ادیبیاتی که جوانان مارا به فلسفه هیچکاک و پوچ کاک می رساند همان به درد عمه فرانسسیس بیبی می خورد. لامصب! من هنوز به کشف الاسرار میبیدی نرسیده ام تو می خواهی مرا از منظومه سبزواری پرتاب کنی دنبال نخود سیاه ستاره هالی نویل!

من اهل نهضت تنباکو هستم، ماری جوانا پیرم می کند، ترا خدا دست از یقه آمان جان بکش، آخر تو چطور خودت را طرفدار «لگن اوجا» جا می زنی، والله به پیر به پیغمبر، هم «آمان جان» هم «لگن اوجا»، بجای آنکه لب باله دریاچه قو، چایکوفسکی بخورند و سونات مهتاب گوش بدهند، سوار تنبور می شدند و شبانه به احساسات شرقی ما شبیخون می زدند، الهی انگشتت تا ابد لای جیمز جویس بماند!

بروفین کاشان دماغت را پاک کن، محتشم اقلا از بنیاد صفوی مخارج پیست زوروقش را تأمین نکرد، فرق من و تو اینست: من نواده سلمان فارسیم، تو برادر خوانده سلمان رشدی!»^(۳)

با همه این احوال، این گروه شاعران، گاهی به گونه ای بفرنج و با توسل به تصاویر گره خورده ای چون «سنجاقکی که در زیر سایه چاقو بخواب رفته است!» و یا واژه های مدرسی چون قحطی و کویر و شب و دخمه ... و برخی «سروده های شبانه» و امثالهم در سری اشعاری که بطور پراکنده توسط یکی دو جریده مملکت به طبع رسیده و یا در کتابهایی رنگ و وارنگ به بازار آمدند تلاش کردند، حرفهای خود را به کنایه بزنند. این سروده ها از نظر بیان و انتقال فکر و اندیشه ای که در ورای خود پنهان داشتند، به علت عدم صراحت و پیچیدگیها و گنگی غریبی که داشتند، و به سبب عدم صداقت سرایندهگان آنها موفقیتی کسب نکردند و به درون مردم راهی نگفتند.

فرضاً می توان نوروز سال ۶۷ را در اوج درگیری ها و کوران جنگ به خطه فرح انگیز شمال رفت و تعطیلات را در سواحل دلپذیر بایلسر گذرانند و در ویلایی شمالی، شاید، رو به دریا، از جنگی که در فرسنگها آنسوی تر، در جنوب می گذرد و از تجاوزی که افراد دیگری جلوان را سد کرده اند گلاب کرد و نق زد که:

... کابوس بی رحم

در میان دو لحظه تابش شعر

موشکی بر شهر

شکافی در سقف ها

گورهای در دل ها...

اشک جنگل

همه گل ها

غرق در توده فشرده غم

هموطنم را... هم تنم را گم کرده ام

رگه هایی کیود در افق

لخته های خون در اذهان

استمالت کرکسان

و صلح جویی گرگان

خود را... حقیقت را گم کرده ام

دیاری که بی رنگ

رنگ ادبار را می پذیری

و تردیدی که ایمان را

ویران می سازد

روزم را... روزگارم را...

و نوروزم را گم کرده ام^(۴)

نوروز ۱۳۶۷ - بایلسر

و «مسلمان» است که در اینجا خود را از جاده های

آشنا می رساند و پاسخ می دهد و به گریه می سراید:

بهار تعجب سبزیست

در چشم های خاک

رو به روی این شگفت

درنگ کن

و درختان

تجسم استغهای سبز

که سال را

چگونه سرآوردی،

و در زمین

برای شکفتن حتی یک گل

هیچ فکر کرده ای؟

وقتی جنوب را

بمباران کردند

تو در ویلای شمالی ات

برای حل کدام جدول بفرنج

از پنجره به دریا

نگاه می کردی؟

باغ را با کدام چشم تماشا کردی؟

و آب را چگونه تلاوت کردی؟...^(۵)

پاسخ به این پرسشهای صادقانه سلمان که زبان گویای مردم خویش است برای بعضی شعرا، بفرنجترین است. پرسشهای صادقانه ای که جماعتی هیچگاه نخواسته اند یا نتوانسته اند به آنها ببیند، شاید «گریزهای ناگزیری از خویش». بیان اهداف و عملکرد و تشریح چگونگی کارکرد این گروه از شعرا، توان و مجالی بیشتر می طلبد و فرصتی دیگر...

ب - بخش دوم، سروده های شاعرانی را دربر می گیرد که با انقلاب در فراز و نشیبهای روزگار ماندند و به هنگام لزوم از هیچ مساعدتی در این طریق دریغ نوزیدند. این دسته از شاعران ضمن تشریح و توصیف روند و ماهیت انقلاب در سروده های خود با مردم همراه و همزمان شدند. تذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که ما وقتی سخن از شاعر انقلاب به میان می آوریم، مرادمان جمعی مدیحه سرای حرفه ای که از لابلای اوراق کتب و شعرهایشان جز ترانه به به و چه چه چیزی به گوش نمی رسد، نیست. شاعر انقلاب همپالکی منوچهری و همکاسه انوری نیست. شاعر انقلاب سخن می گوید، «ناطق» است، (یعنی شعور دارد و می اندیشد)، و تعهد دارد و هرگاه که خود لازم بداند داد می کشد و مردم را از آنچه به آن آگاهی یافته است مطلع می کند و چون مظلومیت و معصومیتی را ببیند برای

همگان بازگو می کند تا از اعجاز شعر برای تأثیر و تأثر در افکار عموم به منظور بهبود روابط اجتماعی و پیشگیری از زوال ارزشها و انحراف از خطوط اصلی انقلاب کمک بگیرد.

اما شعر انقلاب، یعنی شعری که این گروه از شاعران می سرایند، خود می تواند از ابعاد مختلف به انواع گوناگونی تقسیم گردد. به اعتباری، مهمترین شاخه های شعر انقلاب می تواند از این قرار باشند:

۱- شعرهایی که از حیث زمانی متعلق به اوضاع و احوال روزهای نخست انقلاب و توصیف قیام و اینارگری های مجدانه مردم برای سرنگونی رژیم ستمشاهی هستند این دسته از سروده ها اگر چه ممکن است از لحاظ ادبی - تاریخی ارزش بسیاری داشته باشند اما در مقایسه با سروده ها و شعرهای مربوط به سالهای پس از انقلاب حجم اندکی را بخود اختصاص داده اند.

۲- جنگ در سال دوم پیروزی انقلاب به ما تحمیل شد و این بار مردم برای انقلابی دیگر به صحنه آمدند. شعر انقلاب با شروع جنگ به این نبرد مقدس پیوند خورد و ادبیات ما نیز با چرخشی سریع متوجه جنگ شد. ورود شعر به صحنه جنگ یا نفوذ جنگ به شهر شعر و انعکاس آن ابتدا بیشتر شبیه به یک هجوم ناشیانه اما همگانی بود. دهها، بلکه صدها شاعر در سرتاسر کشور به یکباره سروده های خود را متوجه جنگ کردند و مضامینی را در این مسیر به خدمت گرفتند. این حرکت ناگهانی و بدون شناخت کافی به حیطه ای با آن گنجایش عظیم معنوی، موجب شد تا شاعرانی که پای در این وادی نهاده بودند به علت عدم توانایی در فهم کامل این رخداد بزرگ، و بدون تلاش در جهت حس مستقیم جنگ و ادراک صحیح فرهنگ جبهه - که به راستی دنیای معجزه ای بود - به تولید (!) سروده هایی بپردازند که عموماً فاقد روح اینار لازم و صرفاً تقلیدی ضعیف و عجولانه از نخستین کارهایی بود که پیرامون جنگ از شاعران پیشرو منتشر شده بود. تازه، همان شاعران سرآمد و پیشرو هم عموماً به علت عدم ارتباط صحیح با ماهیت جنگ و چگونگی آن، در وهله نخست، کارهای ناقصی را روانه تشریفات و یا کتب کرده بودند. کارهایی که متأسفانه تا سالها بعد برای بعضی شعرا به نوعی الگو در جهت انعکاس جنگ و واقعیات عظیم آن تبدیل شد.

روند مذکور با اصلاحاتی و البته نه به طور ریشه ای، تا مدتی ادامه داشت. بازار سروده هایی از قبیل آنچه که ذکر آن رفت، در ابتدا به علت شروع و گسترش سریع جنگ و خلاء ناگهانی فرهنگی که در اثر بروز این عامل ایجاد شد، بسیار گرم می نمود، اما اندک اندک در اثر تکرار واژه ها و ترکیب ها و مضامین، تقریباً هر سروده جدیدی که در این رابطه به دست مردم می رسید، چیزی کاملاً مشابه نوع سابق خود به نظر می رسید، شاید با کمی جا به جایی لغات و تغییر در حروف ربط!

گسترش و گنجایش زبان توان پاسخگویی به اینهمه کاربردیک سو به را نداشت. واژه ها به دورزدن افتادند، به تسلسلی حزن آور وختنی، و نهایتاً لاشه های آنان بی هیچ طراوت و تأثیر و تأثری درمقره ای که می توانست غزل، چهار پاره، رباعی، مثنوی و یا بالاخره شعر سپیدی باشد، سکنی گزیدند. ❖

برای تفهیم بیشتر آنچه گفته شد، بعنوان مثال ابتداء به این دوربایعی همزاد و برادر که از چارچوب و کالبد محکمتری برخوردارند، از دو شاعر خوب انقلاب، «قیصر امین پور» و «ایرج قنبری» نگاه کنید: برخیز که روح آب بر خاک افتاد آن را کب خونرکاب بر خاک افتاد چشمان شفق به سوگ، خون می‌گرید همسایه آفتاب بر خاک افتاد

امین پور (۶)

از دامن چشمه آب را آوردند
آن را کب بی رکاب را آوردند
یاران بهارجامه برشانه خود
خاکستر آفتاب را آوردند

قنبری (۷)

و حالا این رباعیات را هم ببینید:
اورا به شکوه بی حساب آوردند
از پا تا سر به خون خضاب آوردند
تا چهره نورانی او را شویند
از چشمه آفتاب آب آوردند

عباس براتی پور (۸)

از زمزم خون زلال را آوردند
سرچشمه شوروحال را آوردند
بوی نفس سپیده بر می‌خیزد
از سینه شب جلال را آوردند

احمد خوانساری (۹)



در کوچه ما باز خیر آوردند
پیغام حماسه‌ای دگر آوردند
کلگون کفتی را به بلندای شکوه
برشانه روشن سحر آوردند

حسن کرمی نور (۱۰)

در باغ گلی غرقه بغون آوردند
پرپر شده‌ای به صد جنون آوردند
خورشید نقاب شرم برچهره کشید
تا از تن او جامه برون آوردند

علیرضا فردیاوری

بی گمان می‌توان در ادامه رباعیات مذکور، دهها نمونه کار دیگر از شاعران معاصر را به این لیست اضافه نمود، اما به سبب رعایت اختصار بحث، به همین حد اکتفا می‌نمائیم [ذکر این نکته نیز ضروری است که گاهی اوقات عقیده و احساس و درد مشترک ممکن است منشاء خلق آثاری شبیه به هم باشد، اما به هرحال بسیاری از مضامین در شعر پس از جنگ، تکرار شده‌اند.]

البته مشابه این واکنش در دیگر هنرها نیز اتفاق افتاد. به عنوان مثال تا آخرین سالهای جنگ هنر گرافیک ما دست از سرتفنگ و فشنگ و پرند بر نداشت. استقبال ناگهانی انبوه گرافیک‌ها برای انعکاس جنگ بدون تکیه بر اندیشه‌ای سازنده و حسابگر، خلاقیت را از آذهان بسیاری از آنان زدوده بود.

در شعر نیز دقیقاً چنین اتفاقی افتاد. شعرها پس از طی یک دوره حیات کوتاه، به گونه‌ای درآمد بودند که کمتر خواننده‌ای رغبت می‌کرد آنها را به پایان برساند و علت همانا تکرار و فرسودگی واژه‌ها بود. یک نگاه سطحی و گذرا به آثار شاعرانی که در این زمینه صاحب اثرند نشان می‌دهد که چه قدر لغاتی نظیر لاله، شهید، خون، بهار، سبز، گل، دل، عشق، آفتاب و... در سروده‌های آنان به کار رفته و تکرار شده است. گاهی این تکرار واژه‌ها به قدری شدت می‌یابد که انسان احساس می‌کند تمامی سروده‌های شاعر به یک منظومه بهم پیوسته و واحد تبدیل شده‌اند. این مفضل نه تنها در حیطه به کارگیری واژه‌ها و استفاده از مضامین و ترکیبها، که حتی در زمینه استفاده از قوالب شعری نیز بازتاب محسوس داشت، به طوری که این گروه از شاعران به طرز نامناسبی از برخی قوالب شعری برای انعکاس اندیشه‌هایشان بهره جستند، این مسأله نیز به نوبه خود ضربه‌ای بر ساختار شعر و تبیین ابعاد مختلف فرهنگی جنگ وارد کرد.

متأسفانه در طول جنگ بجز عرصه «نقاشی» که شاید بتوان ادعا نمود، به همت جوانان دلسوز و هنرمند این آب و خاک توانست تا حدی دین خود را نسبت به این مهم ادا کند، دیگر عرصه‌های هنر و ادبیات و فرهنگ این مرز و بوم و در این میانه خصوصاً ادبیات و بالاخص شعر به گونه‌ای ریشه‌ای و ماندنی به جنگ نپرداخته و با آن پیش نیامدند. این نباید بدان معنا تلقی شود که در این بخشها به جنگ توجهی نشده است، اما باید ادعان کرد که لااقل در بخش شعر، در این حیطه

فقط و فقط دو قشر گام زدند: نخست، افرادی که بدون درک و فهم جنگ و ماهیت آن و بر اساس پیشداوریهای غلط، کینه توزانه در مقابل این واقعه عظیم به قضاوت پرداختند. این دسته از شاعران در یک تقسیم بندی کلی تر در بخش الف مقاله حاضر مطرح شدند اما به سبب قرابت موضوع و نیاز به عینیت آن، در اینجا نیز نمونه‌ای ذکر می‌گردد:

از میان این گروه، حتی آنهایی که بالاخره چهره راستین جنگ کمی عواطفشان را برانگیخته و نیشتری به روحشان زده بود پس از ۹ سال، نهایتاً دلسوزیشان را بروز دادند، اما در غزل‌هایی مانند «گردن آویز»، و به گمانی، بالاخره نیششان را زدند (حق و ناحقش به گردن را وی!)، نیشی که اتفاقاً از ره کین است:

آشفته حال و سودایی، اندوهگین و افسرده،
چادر به سر نهوشیده، رخ با حجاب نسپرده،
پروای گیر و بندش نه، وز گزندگان گزندش نه،
فکر «بپوش و پنهان کن»، خاطر از او نیاز زده،



بی اختیار و بی مقصد، با یاد رفته این خاشاک،
خاموش و مات و سرگردان، بی‌گور مانده این مرده،
یک جفت اشک و نفرین را، سر باز مرده پوتین را،
آویز کرده برگردن، بندش بهم گره خورده
گفتم که چیست این معنی؟ خندید و گفت فرزندم
طفلك نشست بر دوشم، پوتین برون نیاورده (۱۱)

برای چه کسی این غزل سروده شده؟ برای مادر کدام بسمیچی یا سر باز؟ برای مادری که چند فرزند خود را در راه خدا داد و لبخند بربل صادقانه در برابر هم‌زمان فرزندانش گفت: «عمرم فدای یک نفست ای امام؟ آیا این غزل برای اوست؟ احساس این مادر در کدام غزل این شاعر متجلی است؟ و چگونه است که او این حدیث را یک جفت، «اشک و نفرین» می‌بیند و می‌شنود؟ آیا این بازتابی از آمال و تصورات نادرست و فروخورده شاعر نیست؟ این غزل برای مادر کدام شهید سروده شده است؟

افسوس که هنوز هم درک بسیاری از این حقایق که با شیرازه زندگی روزمره اکثریت مردم ما آمیخته بوده است، برای جمع کثیری از شاعران ما میسر نیست.

و اما جدا از این جماعت، گروه دومی هم بودند که در آثار خود به مسأله «جنگ» پرداختند. این گروه که جمعی از شاعران جبهه رفته‌ی جنگ دیده و دلسوز، اما جوان و پرشور را شامل می‌شد، همانگونه که پیش از این نیز آمد، حساب نشده و عجولانه به جنگ پرداخته و تنها از یک دریچه در آن نگر بستند و از این رو هیچیک از آنان و هیچیک از نامهای شناخته شده ادبیات این محدوده تا این زمان نتوانسته است تصویری هر چند کم‌رنگ اما کامل از مجموع فرهنگ و ماهیت اصلی جنگ و در یک کلام از «سیمای راستین فرهنگ خاص جبهه» به دست دهد. و باید در انتظار کارهایی بهتر بود.

اگرچه درباره شعر جنگ، مراسم و شب شعرهای فراوان و انجمن و کنگره‌های ادبی گوناگون در شمال و

۱. «یک مایه در دو مقام»، احمدشاملو، مجله آدینه، شماره ۳۹، آذرماه ۱۳۶۸، ص ۲۶
۲. «نلسون ماندلا»، احمدشاملو، مجله آدینه، شماره ۳۶، مرداد ماه ۱۳۶۸، ص ۳۴
۳. «نافله ناز»، احمدعزیزی، انتشارات برگ، ۱۳۶۸، ص ۱۱
۴. «نوروز در مرداب»، منوچهر کوهن، مجله آدینه، شماره ۲۵، ۲۲ تیرماه ۱۳۶۸، ص ۲۷
۵. «از آسمان سبزه»، سلمان هراتی، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی - چاپ دوم ۱۳۶۸، ص ۵۳

۶. «رباعی امروز»، بکوشش محمدرضا عبدالملکیان، انتشارات برگ، چاپ دوم ۱۳۶۸، ص ۵۶

۷. همان ص ۸۲

۸. همان ص ۸۳

۹. همان ص ۸۲

۱۰. همان ص ۸۳

۱۱. «گردن آویز»... شهریور ۶۸، سیمین بهبهانی، مجله آدینه، شماره ۳۹، آبان ماه ۱۳۶۸، ص ۲

۱۲. «تنفس صبح»، قیصر امین پور، انتشارات سروش، ۱۳۶۸، ص ۲۱

۱۳. «ریشه در ابر»، محمدرضا عبدالملکیان، انتشارات برگ، چاپ دوم ۱۳۶۸، ص ۸۳

۱۴. «شرحی آواز»، احمدعزیزی، انتشارات برگ، ۱۳۶۸، ص ۱۱۳

سروده‌ای را به رهبر انقلاب اختصاص نداده باشد. لطافت و قاطعیت رفتار و سجایای اخلاقی امام، تأثیری شگرف و ریشه‌دار بر بسیاری از شاعران مسلمان پس از انقلاب نهاده است. شاعرانی که از روزهای نخست انقلاب و مبارزه و جهاد، با پیامها و کلام امام (س) خو گرفتند و دل بدین دریای بیکرانه سپردند. این نوع سروده‌ها در عموم مجموعه شعرهای شاعران انقلاب در نخستین نگاه پیداست. به عنوان مثال، سروده «آزاد» (ای پاسخ سپید» و غزلهای «پیش از تو» و «سجاده باران» از میان آثار سلمان هراتی، نمونه‌هایی هستند که در ارتباط با امام (ره) سروده شده‌اند.

شاعران انقلاب در عزای آن بزرگ قبیله، با تلخ‌ترین سروده‌هایشان به سوگ نشستند و عظیم‌ترین مرثی خود را آفریدند، «خسوف شقایق» احمدعزیزی نمونه‌ای آشنا است:

هین مگر هنگام هیجا آمده
یا مسیحا بر چلیبا آمده
هین مگر این زلزله‌ی تنزیل بود
یا طنین بال میکائیل بود

○

○

○

ای لب آینه حیرت گوی تو
خاک بر چشمان ما بی روی تو
ما همه آینه‌ی یاد توایم
بیچه‌های نازی آباد توایم
ای صدای سرخ مظلومان، مرو
یا خمینی جان محرومان مرو
دیگر آن قرآن ناطق، آه نیست
نقطه‌ای از باء بسم الله نیست... (۱۲)

در ارتباط با امام (ره)، صدها سروده از شاعران صاحب نام و گمنام این مملکت بر جای مانده و پس از این نیز بر جای خواهد ماند.

پس از امام (ره) شخصیت‌های دیگری چون شهید مطهری، شهید بهشتی، دکتر چمران، شهیدرجایی... و بعضی از سرداران و شهدای بنام یا گمنام جنگ نیز در مجموعه شعرهای پس از انقلاب حضور محسوسی داشته‌اند.

۴- آخرین شاخه از درخت شعر انقلاب، سروده‌هایی را در برمی‌گیرد که طی دهه اخیر وظیفه انعکاس مشکلات رایج اجتماعی در مسیر انقلاب و یا توصیف و تشریح سالهای پیش از انقلاب را به صورت یادی از آن روزگار بلا بر عهده داشته‌اند. ... از میان شعرهایی که در آنها به بعضی مسائل اجتماعی پرداخته شده می‌توان از مجموعه سروده‌های متصل «نوشداروی طرح زتربیک»! و «تجدید نسخه»! از سیدحسن حسینی، اغلب سروده‌های سلمان هراتی، برخی از سروده‌های عبدالملکیان، برخی از سروده‌های علیرضا قزوه و... و به طور موردی از شعر «روز ناگزیر» قیصر امین پور و سروده به یادماندنی «پدر بزرگ» از مصطفی علیپور یاد کرد...

■

جنوب و شرق و غرب کشور برپا شده (ومی شود) اما گواهی مردم و یازاناب نامرئی عملکرد این مجامع در اجتماع، هیچک از آنها نتوانسته‌اند هم تراز با عظمت آن جنگ، ارائه‌دهنده ماهیت اصلی ادبیات جبهه باشند.

سخن در این محدوده به درازا کشید اما نباید گفته بماند که طی این مدت، گاه آثار قابل توجه و تجزیه‌ای، نیز در این زمینه منتشر شده است که از آن جمله می‌توان برخی سروده‌های «سلمان هراتی»، قیصر امین پور»، «محمدرضا عبدالملکیان» و تنی چند از دیگر شاعران معاصر را نام برد. در این میان به عنوان مثال می‌توان سروده «حماسه چهارده ساله» از عبدالملکیان، «در خلوت بعد از یک تشییع» از سلمان هراتی و یا منظومه دو قسمتی «شعری برای جنگ» از قیصر امین پور را [که در مجموعه «تنفس صبح» وی آمده است] نمونه‌هایی صمیمی و پرشور از این نوع شعر به حساب آورد.

... می‌خواستم
شعری برای جنگ بگویم
شعری برای شهر خودم - دزفول -
بیدم که لفظ ناخوش موشک را

باید به کار برد

اما
موشک

زیبایی کلام مرا می‌کاست
گفتم که بیت ناقص شعرم
از خانه‌های شهر که بهتر نیست
بگذار شعر من هم

چون خانه‌های خاکی مردم
خرد و خراب باشد و خون آلود
باید که شعر خاکی و خونین گفت... (۱۳)

□

و یا:
تمام چهارده سالگیش را در کفن پیچیدم
- با همان شور شیرین گونه
- که در کودکیش را در قنناق می‌پیچیدم

حماسه چهارده ساله من
با پای شوق خویش رفته بود و اینک
با شانه‌های شهر

برایم یازش آورده بودند
صبور و ساکت
سر بر زانوانم نهاده بود -

- دستان پرپر شده‌اش را
بر گردنم نمی‌آویخت... (۱۴)
بیگمان نسلهای آینده این سرزمین برای دریافت و انتقال حماسه عظیم نسل حاضر، چشم به همت هنرمندان دلسوز و معتقد امروز این سامان دوخته‌اند.

۳- یکی دیگر از شاخه‌های شعر انقلاب، سروده‌هایی را در برمی‌گیرد که تحت تأثیر (و یا برای) یکی از شخصیت‌های انقلاب سروده شده‌اند و بی‌گمان مهمترین انگیزه سرایندگان این دسته از شعرها، امام (ره) بوده است. کمتر شاعری است که در حیطه ادبیات انقلاب دست به تجربه زده باشد اما

